

جایگاه ضرب‌المثل در گویش نهاوندی

(۸)

کرم خدا امینیان

۲۰۱- داغ لَقْمَه بُقْمِه‌ی، نخوردنش سُقْلِمِه‌ی: (بُقْمه در لهجه نهاوندی به معنی برآمدگی و آماس و غُدّه و امثال آن است. گویا این جا مراد از بُقْمه، عقده باشد). یعنی محرومیت از چیزی سبب عقده و کینه می شود.

کسی که مدتی از جایی به حق یا ناحق بهره‌ای می برده است، حال اگر ناگهان آن بهره قطع شود، شخص دچار عقده و کینه جویی می شود. زیرا منافعتش به هدر رفته است. به همین سبب با عامل چنین کاری به خصومت و کینه توزی برخورد خاست. از این موضوع در تاریخ گذشته‌ی ما نمونه‌های فراوان است. قتل مرحوم میرزا تقی خان امیرکبیر یکی از مصادیق این خصلت است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۲۰۲- دا مَخا بَخْوَنَه، گو بَخْتَنَه كِرْدَه بَنَه: مادر پیر می خواهد آواز بخواند، دوشیدن گاو را بهانه کرده است. او به بهانه‌ی دوشیدن گاو آواز می خواند.

اشخاص زرننگ و موقع شناس ناگهان یک چیز ساده و پیش پا افتاده را دستاویز قرارداده و منظور اصلی خود را برآورده می سازند. اینان به هربهانه‌ای عمل خود را توجیه می کنند.

۲۰۳- دختر و مَفِ خویش بزرگ ما: دختر به آب بینی خودش بزرگ می شود.

این جمله را به رسم شوخی به کسی می گفتند که صاحب دختر شده بود. در آن روزگار پدر و مادرها برای بزرگ کردن دختر هزینه و زحمت زیادی متحمل نمی شدند و

بیش تر سعی داشتند پسر را مراقبت کنند تا زودتر بزرگ شود و کمک حال پدر خانواده در افزایش درآمد او باشد. در واقع پسرها از سن ده سالگی به بعد باید به کار می پرداختند. مخصوصاً اگر پدر حرفه یا پیشه‌ای داشت سعی می‌کرد آن پیشه را به پسر خود یاد بدهد. یکی از شعرای آن روزگار گفته است:

میراث پدر خواهی علم پدر آموز کاین مال پدر خرج توان کرد به یک روز

۲۰۴- درازش کُنی سیخی‌به، پَنش کُنی بیلِ به: اگر [آهن گداخته] را به درازا بکوبی سیخ و اگر به پهنا بکوبی بیل می شود!

این ضرب‌المثل ناظر به ساده انگاشتن حرفه‌ها از جمله آهنگری است. ظاهراً از مشاهده‌ی کار یک آهنگر توسط شخصی سطحی‌نگر این برداشت و استنباط ضرب‌المثل شده است.

۲۰۵- در خُونِی خرس و طَوَق مس؟! (طَوَق = طبق): یعنی تو انتظار داری از لانه‌ی خرس مس به دست بیاوری.

گاهی انتظار چیزی از کسی داشتن به همین اندازه محال و ناممکن است. از فرد بخیل انتظار هیچ مساعدتی نمی توان داشت.

۲۰۶- دَسِم خورده و گرواِس جِیم: دستم به کرباس جِیم خورده است.

یعنی دیگر هیچ پول نقدی در جِیم ندارم. برای نشان دادن نهایت بی پولی و تنگی معیشت این سخن کنایی را به کار می بردند. بعضی بی پولی خود را با این عبارت بیان می کردند: پیل بیه غول ایما بسم الله یعنی پول مثل غول شده است و ما بسم الله شده‌ایم! یعنی پول از ما می‌گریزد چنان که غول از نام خدا می‌گریزد.

۲۰۷- دُنُونِ ایما و بَشَم هم گیره: دندان ما به بَشَم هم ملازم و درگیر است.

یعنی خیلی با هم نزدیک و قاطی شده‌ایم. ما با هم بده بستان داریم و به این آسانی از

هم جدا نمی شویم. یا به حکم خویشاوندی از هم جداشدنی نیستیم.

۲۰۸- دو دل که وا هم صاف با، سیمیش خدایه: دو دل که با هم صاف شوند سومین آن‌ها خدا است.

یعنی خداوند یاور و دادرس دو نفری است که با هم صادق و صمیمی و یکدل باشند. این عبارت را به دو شریک یا به زن و شوهر جوان به رسم نصیحت می‌گویند.

۲۰۹- دوریش چه نونی وش بیی، چه ننی آش بُسَنی ادریش، چه نانی به او بدهی، چه نانی از او بگیری. (برای او فرقی نمی‌کند).
وقتی آدمی قانع شد، داشتن و نداشتن برای او چندان فرقی نمی‌کند. «چو قانع شدی، سنگ و سیمت یکی است.»

این خوی حرص و افزون طلبی و مال اندوزی است که آرامش خیال را از آدمی سلب می‌کند و زندگی را برایش پر از ترس و بیم و دلهره می‌سازد.

۲۱۰- رفیق گایلو هاپلُوکَه: رفیق گاوچران «هاپلو» است.
گایلو همان گاوچران است و هاپلُوک ظاهر آگاهی است با بیخ خوراکی. هاپلو به آدم سرسری و لاابالی نیز اطلاق می‌شود. مراد از هاپلُوک ممکن است «سگ» باشد که همیشه همراه گاوچران است، از ریشه هاپ و هاپو....

از سه توجیه بالا اولی را از اشخاص مسن شنیده‌ام و مورد دوم و سوم در فرهنگ معین دارای ریشه‌ی فارسی هستند. به هر حال پیام این ضرب‌المثل این است که شخصیت هر کس را از قرینه‌ی دوستان و معاشران او می‌توان دریافت.

۲۱۱- رُوت نمیا، آرویزی پیر رُوت: اگر رویت نمی‌آید و خجالت می‌کشی، برای پنهان کردن چهره‌ات غربالی پیش روی خود بگیر.

شاید مراد این باشد که برای مخفی کردن خطوط چهره هر تدبیری به کار ببریم ، باز هم «رنگ رخساره خیر می دهد از سرّ ضمیر» در واقع از ورای هر نقابی چهره طرف را می توان دید. علی علیه السلام فرموده اند: هیچ کس رازی را پنهان نمی کند مگر این که آثار آن را در لغزش های زبان یا خطوط چهره اش می توان دریافت.

۲۱۲- رُوْدِهِ رَاسٍ وَ مِیْنِ دِلِشْ نِی! رُوْدِهِ رَاسْتِ دَرِ دَرُوْنِ شُكْمِشْ نِیْسْت!

یعنی یک سخن راست نمی گوید و یک کار صادقانه انجام نمی دهد. این ضرب المثل را بیش تر در مورد اشخاص ناباب و حيله گر و متقلب به کار میبرند.

۲۱۳- رُوْغْنِ سِیْنِ بَا، بَکُنِیْشْ جِلْدِ وُرَازِ، دَرِشْمِ اَتِیْشْ بَلِی! رُوْغْنِ اَزِ شِیْرِ سَگِ تَهِیْهْ کُنِی،

آن را در جلد گراز بریزی. در خیک را هم در ما تحت حیوان قرار دهی! معمولاً در خیک را از محل گردن ذبیحه قرار می دادند. این مثل در مورد مالی است که از راه حرام به دست آمده و در دست فرد ناباب و فاسقی قرار گرفته است و در راه نامشروع هم خرج می شود. در حالی که مال آدمی: فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب است. چه رسد به این که همه شرایط آن حرام باشد. شاعری گفته است:

می اندر جام زر از دست کافر حرام اندر حرام اندر حرام است!

۲۱۴- رُوْکِهْ مِیْبِی وَ لُرِ وَا پَا پَالَا مِیَا سِرِ جُل: رُوْکِهْ بَهْ لُرِ مِی دَهِی بَا کَفِشْ وَا رَدِ اِتَاقِ

می شود!

مراد از کلمه «لُر» در لهجه ی نهاوندی شخص ساده لوح و نادان است نه این که قصد اهانت به طایفه لُر باشد. این ضرب المثل می گوید هر کس توانی و ظرفیتی دارد. آدم ساده لوح و نادان را وقتی احترام می کنی یا به او میدان عمل می دهی از حدّ خود خارج می شود و دست به کارهایی می زند که به او مربوط نیست ، یا حرف هایی می گوید که در حدّ و اندازه ی شخصیت او نیست.

۲۱۵- زر و زرگر، مس و مسگر: هر کسی صلاحیت کاری را دارد.

این مثل معادل کلامی است که می‌گوید: راه را به راه‌دان بسپار. سپردن کار به دست فرد غیر صالح نتیجه‌ای جز ندامت و خسران به بار نمی‌آورد. کار را باید به کار‌دان سپرد.

۲۱۶- زمی سفته، گو آچش گو مینش: زمین سفت است اما دو گاو که شانه به شانه خیش رامی‌کشند سفتی زمین را از چشم هم می‌بینند و نمی‌دانند سختی و سفتی زمین عامل دیگری دارد.

این عبارت شامل حال دو طرف دعوی می‌شود که هر یک دیگری را گناهکار می‌دانند، در حالی که جرم اصلی عامل دیگری دارد و جهل آدمی است که موجب این کج‌اندیشی می‌شود.

۲۱۷- زمین سفت نچریه! [فلانی] روی زمین سفت ادرار نکرده [تا قسمتی از آن به صورت خودش پاشیده شود!]

مراد این است که طرف هنوز با آدمی بدتر از خودش مواجه نشده تا به اصطلاح بدانند یک من ماست چه قدر کره دارد.

این ضرب‌المثل با وجود آن که قدری مستهجن است، اما لطافتی هم دارد. از جمله این که رفتار و گفتار اشخاص ناباب را از حیث ارزش به «ادرار» کردن مانند نموده است و طرف سخت‌گیر و ناباب‌تر او را زمین سفت و سخت دانسته است.

۲۱۸- زن چُونُ مرد پیر، سَوَطه بیار جوجه پیر: زن که جوان باشد و شوهر پیر، سبد بیار

و جوجه جمع کن!

سابقاً وقتی زن جوانی به مردی مسن‌تر از خود شوهر می‌کرد، پشت‌سر هم فرزند می‌آورد. این امر یا دلیل پزشکی و طبّی داشت، یا این که اطرافیان عروس به او توصیه می‌کردند که دور و بر شوهر را پُر از بچه کند تا او قدرت نفس‌کشیدن نداشته باشد. مبادا

فردا فیلس یاد هندوستان کند و به ازدواج با دیگری روی آورد!
این گونه ازدواج های ناهمگون و خارج از قاعده ، تبعات اجتماعی نامطلوبی برجای
می گذاشت. به قول ظریفی، بچه ی این مرد تا زبان می گشود که بگوید: جان بابام ، باید
می گفت : ارواح بابام !

۲۱۹- زور که آما قواله باطل ما: زور که آمد قباله باطل می شود.
قباله و سند و مدرک بین انسان های متمدن و متعهد اهمیّت دارد و گر نه زورگو و
متجاوز هر سند و مدرکی را هر قدر هم معتبر باشد نقض و نسخ می کند. تاریخ جهان
نمونه های برجسته ای از این اقدامات را به یاد دارد.

۲۲۰- زور و اُمُفْتَه که میزا: زور به آن کسی می آید که زایمان می کند.
مقصود از این مثل این است که فشار بر کسی وارد می شود که انجام کاری را بر عهده
گرفته است. در این ضرب المثل تحمل سختی و مرارت کسی که مسئولیتی را پذیرفته به درد
زایمان تشبیه شده است.

۲۲۱- سازنه بای، عروسی کُرْتَم با! نوازنده سُرنّا باشی، عروسی پُسرَت هم باشد.
یعنی کسی که همه چیز بر وفق مُراد اوست در اجرای هر امری سنگ تمام می گذارد
و به سبب توان مالی یا معنوی که دارد از چیزی دریغ نمی ورزد.
عکس این ضرب المثل هم در جامعه صدق پیدا می کند. چنان که می گویند: کوزه گر
از کوزه شکسته آب می خورد!

۲۲۲- سر گُو، گیر کرده خُمّه! سرگاو به داخل خمره گیر کرده.
یعنی کار بیخ پیدا کرده و اشکال کلی در آن راه یافته است، به طوری که باید از یک
طرف قضیه صرف نظر کرد. یا باید سرگاو را بُرید یا باید خمره را شکست.

این حادثه و امثال آن چیزهایی است که آدمی بعضاً در شکل‌گیری آن‌ها دخالت ندارد و گاهی خود به خود پیش می‌آید.

۲۲۳- سنگ و در بسته میا! سنگ به در بسته می‌آید.

مواجه شدن با در بسته است که مستلزم کشش و کوشش است و گرنه وارد شدن از در باز زحمتی ندارد. توجیه دیگر ضرب المثل این است که در وقوع حوادث و بلا یا خسارات و لطمات از آن کسی است که در چاره به‌رویی آن‌ها بسته است و به اصطلاح نه دست ستیز دارند و نه پای گریز.

۲۲۴- سیری تو، رو ایسی ایمانه. سیر شدن تو باعث رو سفیدی و سربلندی ماست.

جمله‌ای است که نهایت گذشت و بزرگواری گوینده از آن پیدا است. یعنی من حتی اگر گرسنه بمانم و تو سیر شوی، این برای من موجب سربلندی است

۲۲۵- سبی صحو خوشه نمشناسه! سگ صاحب خود را نمی‌شناسد.

کنایه است از جایی بسیار شلوغ و درهم برهم که همه چیز به هم ریخته است و کسی کسی را نمی‌شناسد. حتی سگ که با هوش است و صاحب خود را زود پیدا می‌کند در آن ازدحام از یافتن صاحبش عاجز است.